

متن (۱) شعر کلاسیک

«جنگ» از مریم انصاری

از کتاب: با احتیاط حمل شود. تهران: فصل پنجم، ۱۳۹۴.

انگار با تمام خودم دشمن
انگار با تمام خودم در جنگ
بعد از تو شب خلاصه‌ی غمگینی‌ست
از شعرهای وحشی بی‌آهنگ

«مریم بخند! غصه نخور مریم!
مریم برس به زندگی‌ات!» بس کن
این حرف‌ها از نظرم میخ است
میخی که هیچ‌وقت درون سنگ ...

در جای گرم و نرم خودت راحت
داری برام فلسفه می‌بافی
داری برای یک من یخ کرده ...
داری برای یک من گیج و منگ ...

از دید تو تمام جهان یعنی:
فرمول، عقل، رابطه و منطق
از دید من تمام جهان یعنی:
یک جفت چشم نافذ میشی‌رنگ

متن ۲: شعر نو و متن ادبی

چهار رباعی نیمایی و متن

برگرفته از از کتاب سبزها، قرمزها، نوشته صادق رحمانی، نشر همسایه.

آرامگاه

بوی قرآن در این عصر جمعه
سرخوش، آرام جون درختان؛
بقعه‌ی آبی پیر پنهان.

بقعه پیر پنهان، متبرک‌جایی است که برخی از شهیدان و بزرگان شهر در آن خفته‌اند. پدرم مرحوم حاج شیخ علی‌اصغر رحمانی نیز (۱۳۵۸-۱۳۰۲). حس من این است که روح آسوده‌ی شهیدان و وفات‌یافتگان، به بقعه پیر پنهان نیز رسوخ کرده است و به او آرامش و طمانینه داده است. حاج عباس کهنسال، خادم پیر پنهان، روضه‌خوانی‌های پدرم را گاهی عصرهای پنج‌شنبه از بلندگو پخش می‌کند.

رهایی یک

در گوشه‌ی متروکه یک قبرستان
گوری تنها
با نام رضا
آزاد و رها...

گردش در قبرستان‌های متروکه، خواندن روی قبرها و دیدن آنها دل آدمی را زلال می‌کند. در یکی از همین قبرستان‌های کوچک، در کنار خانه‌ی شهید ناصر عظیمی - دوست همکلاسی‌ام - قبری کوچک دیدم که فقط روی آن نوشته بود -رضا- حس این تصویر هیچگاه مرا رها نمی‌کند. فقط توانستم احساس خوشایندم را با این دو پاره‌ی کوتاه بیان کنم. رضا دنیا را به هیچ گرفته است، نه تاریخ تولدی، نه وفاتی، نه نام پدر و نه... غروب خسته‌ای بود. هوا نه سرد و نه گرم.

رهایی دو

شگفتا

چه آسودگی‌هاست در نام تو
بگو نام فامیل تو چیست آیا؟
رضا.

قرار

- امروز چهارشنبه
- آن دفعه غروب شد
شیخ عبدالله
کمی زود بیا
[.....]

لا حَولَ و لا قُوَّةَ الا بالله!

شیخ عبدالله انصاری از بزرگان شهر بوده است که معتقدان به وی هر چهارشنبه به زیارت او می‌شتابند. آنچه در نگاه نخست جلب توجه می‌کند، حضور بیشتر زنان در کنار مزار اوست. پیش از این، به جای باغ ملی، اداره مخابرات و کتابخانه‌ی عمومی یک گورستان بزرگ بوده است. برکه‌ی لوک و مسجد شیخ باقر نیز در این حوالی.

متن ۳: متن دراماتیک

خطابه‌ی مارک آنتونی در سوگ ژولیوس سزار

از نمایشنامه «ژولیوس سزار» نوشته ویلیام شکسپیر

رُمی‌ها، به سخنانم گوش دهید. هموطنان رُمی، به سخنانی که می‌گویم گوش دهید. آمده‌ام سزار را به خاک بسپارم، نه آنکه او را بستایم. بدی‌های مردمان پس از ایشان باقی می‌ماند و اعمال نیک آنان با جسدشان دفن می‌شود، و با سزار نیز چنین خواهد شد. بروتوس نجیب گفت سزار جاه‌طلب بود. اگر چنین باشد، جرمی بوده نابخشودنی، و سزار به سختی کفاره‌ی آن را داد. در اینجا با اجازه‌ی بروتوس و دیگران - زیرا بروتوس مردی ست شریف، و ایشان همه چنین‌اند، همه مردانی شریف - آمده‌ام در مراسم تدفین سزار سخن بگویم.

او دوست من بود و به من صادق و وفادار، و بروتوس می‌گوید او جاه‌طلب بود. و بروتوس مردی ست شریف. سزار اسرای زیادی به رُم آورد و از خون‌بهای آنان، خزانه‌ی عمومی را پُر کرد. این کار دلیل جاه‌طلبی اوست؟ زمانی که دیگران می‌گریستند، سزار دریایی از اشک می‌ریخت؛ جاه‌طلبی باید از عنصری سخت‌تر از این ساخته شده باشد. با این‌همه، بروتوس می‌گوید او جاه‌طلب بود؛ و بروتوس مردی ست شریف. شما دیدید که در جشن لوپرکال من سه بار تاج امپراتوری را تقدیم سزار کردم و او سه بار آن را رد کرد. این دلیل جاه‌طلبی اوست؟ اما بروتوس می‌گوید او جاه‌طلب بود و من در سخنانش شک نمی‌کنم؛ چون بروتوس مردی ست شریف. من در رد آنچه بروتوس برای شما گفت، سخن نمی‌گویم؛ بلکه می‌خواهم آنچه را که می‌دانم بگویم. همه‌ی ما بی‌دلیل او را می‌ستودیم. به چه دلیل برای مرگش عزاداری نکنیم؟ فرق آدمی با یک حیوان بی‌ادراک در چیست؟ پس چرا ما را آدمی می‌نامند؟ با من مدارا کنید. قلب من آنجا، در تابوت، با قیصر است، و باید لب فرو بندم تا به نزد من باز آید.

متن ۴: داستان کوتاه

تلاش برای یادگیری

داستانی از لیدیا دیویس / ترجمه راحله بهادر

سعی می‌کنم یاد بگیرم که این مرد شوخ که سر به سر من می‌گذارد مثل همان مرد جدی است که آنقدر با جدیت درباره‌ی پول با من صحبت می‌کند که دیگر حتی مرا نمی‌بیند، یا آن مرد صبور که در مشکلات نصیحت‌آمیز می‌کند و آن مرد عصبانی که وقت ترک کردن خانه، در را به هم می‌کوبد. اغلب از مرد شوخ خواسته‌ام جدی‌تر باشد، و مرد جدی که کمتر جدی باشد، و مرد صبور که شوخ‌تر باشد. اما مرد عصبانی؛ او برایم غریبه است و فکر نمی‌کنم تنفر از او کار بدی باشد. حالا دارم یاد می‌گیرم اگر به مرد عصبانی در حالی که دارد خانه را ترک می‌کند بد و بیراه بگویم، همزمان دارم دیگران را آزار می‌دهم، دیگرانی که نمی‌خواهم آزارشان بدهم، مرد شوخ که سر به سرم می‌گذارد، مرد جدی که از پول حرف می‌زند و مرد صبور که نصیحت می‌کند. بااینحال، مثلاً به مرد صبور نگاه می‌کنم که بیش از همه می‌خواهم از این کلمات بد مثل حرف‌های خودم در امان باشد، و اگرچه به خودم می‌گویم او هم مثل مردهای دیگر است، تنها می‌توانم باور کنم که من آن کلمات را نه به او، بلکه به یک نفر دیگر گفته‌ام: به دشمن‌ام، که عصبانیت‌م حقش است.